

عدالت مُرده و اوایلا درین شهر

می گویند در شهری رسم بر آن بود که وقتی یک تن از مردم عادی شهر میمُرد در کلیسای شهر یک بار زنگ میزدند و بدین ترتیب به مردم شهر می فهماندند که فردی عادی از دنیا رفته است اما، اگر متوفا از میان بازاریان و اهل کسبه بود زنگ را دوباره صدا می آوردند و برای مأمورین پایین رتبه دولتی زنگ سه بار نواخته میشد و برای اراکین مملکت یعنی وزرا و وکلا زنگ را چهار بار مینواختند و تنها در صورت مرگ سلطان کشور بود که زنگ پنج بار متوالی نواخته میشد. عارفی وارد این شهر گردید و مدتی این رسم مبتنی بر تبعیض را مشاهده نمود و برای اینکه مردم را ملتفت این تبعیض بسازد در بُرج کلیسای شهر رفت و هفت ضربه متوالی نواخت و تمام شهر را به ولوله افکند. هرکس از دیگری می پرسید: « شنیدی هفت ضربه پیهم نواخته شد که سخت غیر معمول بود آخر این فرد مهمتر از سلطان کیست که در مرگ او هفت ضربه نواخته شد که سخت غیر معمول بود آخر این فرد رفتند و عارف را که از برج در حال فرو آمدن بود گرفتار کردند و پرسیدند: «چه کسی مُرده است که تو هفت بار زنگ زده ای؟» گفت: «مردی بسیار مهم» گفتند: «در شهر ما مهم تر از سلطان کسی نیست و زبان مان لال د مرگ او تنها پنج بار زنگ زده میشود.» گفت: «بدبختانه آن که مُرده است بسیار مهم تر از سلطان است» گفتند: «کیست؟» گفت: «این راز را جز به حضور سلطان نتوان گفت» کسان کشان او را نزد قاضی بُردند و در برابر قاضی هم چیزی نگفت تا به حضور سلطان رسید و هنگامیکه سلطان از وی راز هفت ضربه متوالی زنگ را پرسید و او هم عارفانه پاسخ داد که «عدالت مُرده و اوایلا در این شهر.» متأسفانه افغانستان هم کشوری است که در آن به دلیل بی بازخواستی زمامدار یعنی جنابِ کرزی عدالت مُرده است و آنجا که عدالت بمیرد مردم زمام امور را در دست خود میگیرند و آن عدالتِ مُرده اجتماعی را یا از طریق انتقامجویی های شخصی زنده میگردانند و کشور را به میدان بگش بگش بدل می کنند و یا اشخاصی که نه صلاحیت دارند و نه کفایت از موضع نفوذ و زورگویی در پروسه عدالت مداخله های غیرقانونی میکنند. اخیراً شنیده شد که برخی از وکلای شورای ملی یعنی همان های که به شهادت غالب انجمن های جهانی دفاع از حقوق افراد خود به نقض حقوق بشر متهم استند فیصله نامه ای به نام منشور آشتی ملی دستخط کردند که تمام جرم های رُخ داده در بیست و سه سال اخیر قابل تعقیب و بازخواست قانونی نیست.

جُرم های که در خلال این بیست و سه سال رخ داده است از دیدگاه ماهیت خود به سه کتگوری تقسیم میشود:

الف) دارایی های عامه، اسناد دوایر دولتی به تاراج رفته وقت مأمورین دولت ضایع گردیده، غبن و اختلاس بانک ها و بیرون کردن پول از آن باپرزه های که هیچ گونه سندیت قانونی نداشته است مقررری ها و برطرفی ها بدون کفایت افراد، غبن زمین ها و املاک دولتی و صدها تخلف دیگر که مسؤول تعقیب این گونه جرایم دولت و خاصتاً ارگان خارنوالی است و زیر نام حقوق الله تصنیف می شود.

ب) قتل و جرح اشخاص، تخریب دارایی های انفرادی از قبیل منازل، دکانها، پارتمان ها و غیره، تعطیل کسب و کار مردم به دلیل جنگ ها و فقدان مصونیت افراد. معیوب ساختن دایمی اشخاص، زندانی کردن، تعذیب و شکنجه بدون جرم و گناه و خلاصه هرگونه تخلف از اعلامیه حقوق بشر که این را میتوان در زیر نام حق العبد تصنیف نمود که در این حالت از مردمی که خسارت کشیده اند دعوت می شود تا دعوی خود را برضد متخلفان ترتیب و به مقام خارنوالی تقدیم نمایند.

ج) آنانی که در خلال این مدت کوس لمن الملک کوفته اند و بر حقوق اشخاص تجاوز نموده اند در واقع برخلاف دین اسلام نیز بوده اند که در قطار مفسدین فی الارض نیز می توانند تصنیف شوند و از این دیدگاه قابل تعقیب باشند. منطق حکم می کند که منادیان آشتی ملی باید عناصر خیرخواه و ثالث بالخیر جامعه باشند نه آنانی که خود متهم به تخلف هستند و بنابراین پروسه عدالت یک چنین راه را باید تعقیب کند:

الف) متخلفان به حساب راپورهای انجمن های دفاع از حقوق افراد تثبیت و به فرمان رئیس دولت از پُست های کلیدی برکنار شوند.

ب) رسانه های جمعی از قبیل تلویزیون ها، رادیوها، روزنامه ها، ابلاغیه ها و حتی جارچیان محلی در دهات و ملا امامان در مساجد برای همه اعلام نمایند که لست اشخاص گشته شده، مفقود شده، زندانی شده، معیوب شده، صدمه دیده و خساره مندشده را در مدت سه ماه تکمیل و به دفاتر محلی خرنوالی ها تقدیم نمایند. این لست ها همه باید برای لوی خرنوال داده شود تا به اساس آن صورت دعوی خود را برضد مجرمان ترتیب نماید.

ج) لوی خرنوال از جانب دولت و افراد برضد اشخاص مسؤول اقامه دعوا نماید و به آنان نیز فرصت دفاع بدهد.

د) محکمه به اساس دعوی خرنوال اشخاص رامحاکمه ومحکوم نماید.

ه) بعد از تثبیت جرم رئیس دولت و مجلسین شورا باید تصمیم بگیرند که افراد را از جانب دولت و مردم یا مجازات نمایند و یا عفو. این گونه یک پروسه است که صدمه رسیدگان را تسلی میدهد و جامعه را به هدف آشتی ملی میرساند نه این که متهمان در برابر اجرای عدالت بایستند و جلوش را سد نمایند. آری محکمه یک مطلب را باید از جناب « بشردوست» بشنود و از اشخاصی که این به اصطلاح منشور مصالحه ملی را امضاء نموده اند بپرسد که منظورشان از امضای آن جز جلوگیری از اجرای عدالت دیگر چه چیز میتواند باشد.

به نظر من هرگاه در افغانستان برخلاف تقاضای جامعه جهانی کسانی در برابر اجرای عدالت بایستند مسؤول درجه اول شخص جناب کرزی است که به جای های، های کردن با مردم با دزدان پُشتواره میبرد و مسؤول درجه دوم نیز جناب لوی حرنوال است که توطئه برضد اجرای عدالت را می بیند و سکوت می کند و اما، مسؤول درجه سوم نیز آن وزیران مترقی و نیمه مترقی استند که در مصیبت های که جنگسالاری و جنگسالاران بر جامعه ما تحمیل کرده اند، قشی مستقیم ندارند و منظورشان از پیوستن به کابینه ظاهراً تسریع پروسه بازسازی و جلب کمک های جهانی بود اما، فکرنمی کنم قرارشان براین بوده باشد که آنان به هر دُهل جنگسالاران باید برقصند. اگرمن در کابینه جناب کرزی وزیرمی بودم که خوشبختانه نیستم بدون یک لحظه تردید و دودلی از این کابینه که برضد اراده مردم میخواهد با جنگسالاران مصالحه کند کنار می رفتم و استعفاء می دادم. آری

«عدالت مُرده واویلا درین شهر»

پایان